

نقش علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» در قرن اخیر

بسم الله الرحمن الرحيم

در ابتدا از عزیزانی که چشمشان را در این غوغای گرایش به زرق و برق تکنیک دنیایی، بر قامت‌های بلند اندیشه و تفکر دینی مانند علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» انداخته‌اند و با برپاکردن چنین جلساتی نظرها را به این دریا‌های «حکمت» و «حقیقت» جلب کرده‌اند، تشکر می‌کنم. روشنفکری حقیقی یعنی همین. روشنفکر حقیقی یعنی کسی که ما فوق زمان خود و در شرایط و غوغایی که مردم به غیر امور مهم‌شان نظر کرده‌اند، نظرها را به مسئله مهم انسان‌ها معطوف دارد.

عنایت دارید همین‌طور که «ولی» شدن سخت است، شناختن اولیای خدا هم آسان نیست. همین‌طور که اولیای الهی بسیار زحمت کشیدند تا به درجات الهی و انسانی رسیدند، شناخت‌شان نیز به همان اندازه نیاز به سلوک دارد. قرآن می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ إِلَيْكَ» (یونس/۴۳) ای پیامبر! تو را می‌نگرند ولی تو را نمی‌بینند، و از این جهت باید متوجه باشیم شناختن مقام رسول الله و ائمه هدی «علیهم السلام» در جای خودش نکته‌ای است بسیار مهم، ولی شناخت مقام اولیاء غیر معصوم هم نکته‌ای است خاص و جای خود را دارد.

در رابطه با نقش علامه طباطبایی «رضوان الله تعالی علیه» در قرن اخیر سعی بر آن است نکاتی با عزیزان در میان گذاشته شود، و این‌شاء الله در آخر، نتیجه در خور گرفته شود.

عنایت داشته باشید ما با بشری روبه‌رو هستیم که در طول تاریخ در بعضی از زمان‌ها به جایی رسیده که گفته: غیر خدا هیچ چیز مجردی وجود ندارد و در این زمانه هم با این افکار روبه‌رو هستیم. بشر عادی گمان می‌کند فوق این دنیا فقط خدا هست. مقامات روحانی، حضورهای غیبی انسان در هستی، این حقایق برای ذهن‌های عادی غیر قابل لمس است. در حالی که فهم این حقایق، دریچه‌هایی است که پیامبران برای ما باز کرده‌اند و ما باید از طریق همین جلسات با آن دریچه‌ها انس داشته باشیم.

عرض بنده این است که علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» یکی از غذاهای روحانی این قرن اخیر برای انسان‌ها می‌باشند و اگر خواستیم نسل امروز را قانع کنیم و در این جهان پر غوغا و پر ادعا، حیات دینی را به او عرضه نماییم، می‌توانیم چشم‌ها را متوجه علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» نماییم که خداوند او را غذای اندیشه و جان این نسل قرار داده است.

نحوه ظهور دین در هر زمان

روایتی در اصول کافی هست که جناب ملاصدرا «رحمة الله علیه» در مورد آن می‌فرمایند: وقتی آن روایت را دیدم اشک شوق از چشمانم جاری شد. از آن جهت که چگونه دین خدا در هر عصری مناسب ظرفیت آن عصر، حرف و حرف‌ها دارد. از حضرت سجاد «علیه السلام» در مورد توحید سؤال شد و حضرت در جواب فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَّمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ «إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» خدای عزوجل می‌دانست که در آخر الزمان مردمانی می‌آیند بسیار عمیق، لذا سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیاتی از سوره حدید را تا «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» فرو فرستاده و هر که ماورای آن‌ها را خواهد، هلاک گردد (الكافی، ج ۱، ص ۹۱)».

از روایت فوق می‌توان نتیجه گرفت که آری! قرآن برای هر نسلی سخن مناسب ظرفیت آن دارد، به‌خصوص برای اقوام آخرالزمانی با آن آمادگی نهایی که دارا هستند، حاکی از آن‌که ملت‌های متعمقی پیش روی تاریخ هستند که قرآن برای آن‌ها هم حرف و سخن اندیشه پرور دارد؛ و به نظر می‌آید علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» سخن دین است برای این نسل با آن سخنانی که گویا نهایی‌ترین نکات در آن نهفته است.

نکته دیگری که خوب است در باره مشی و شخصیت علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» باید عرض شود، مشی علم النفسی ایشان است که خودشان در «رساله الولایه» به این مسئله اذعان دارند. این مشی، ادامه مشی مرحوم ملاحسینقلی همدانی، استاد مرحوم قاضی طباطبایی می‌باشد و مرحوم قاضی، استاد علامه به حساب می‌آیند. در این روش از دریچه شناخت ابعاد نفس و حقایق مد نظر قرار می‌گیرد. آن‌هایی که به این روش آگاهی دارند می‌دانند که چه روش پر برکتی است. در مباحث شرح المیزان از شش آیه اول سوره حدید در حدّ وسیع خود عریضی شد که چگونه از طریق «معرفت النفس» می‌توان به مفاهیم عالی توحیدی که آن آیات متذکر می‌شوند، توجه کرد.

راهی به سوی آزادی از زمان و مکان

عرض از طرح موضوع «علم النفس» آن است تا روشن شود انسان‌ها به اندازه‌ای که از خود وارسته و گسسته شوند؛ به اندازه‌ای از حاکمیت بدن آزاد می‌شوند و با حضوری برتر در بستر شریعت عالم حاضر می‌شوند به همان معنایی که با محدودکردن می‌توانند از زمان و مکان تا حدی آزاد شوند و حضوری حقیقی و نه حضور مفهومی، در عالم پیدا می‌کنند. شما در حال حاضر در این مکان حاضرید، در حالی‌که ممکن است حواس شما در جای دیگری باشد، حال اگر به کمک معرفت نفس با علم حضوری در نزد خود حاضر باشید، حضوری که حضور حسی نیست؛ در آن صورت خود شما نزد خودتان هستید بدون آن‌که بحث ظاهر و باطن در میان باشد. لازمه این نوع حضور و علم حضوری، پیراستن روح از تعلقات است تا نفس آزاد شود. وقتی نفس آزاد شد حضورش همه جانبه می‌شود که نمونه کامل این حضور، حضور حضرت حجت «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» در عالم است، از آن جهت که حضور حضرت در نزد خود و در عالم، حضور کلّ است مانند حضور شما در بدن‌تان که حضوری است در تمام اعضا. از این جهت می‌توان گفت این طور نیست که حضرت صاحب الامر «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» غایب باشند بلکه ما غائبیم، هرچند «ظهور» حضرت ممکن است امروز در مسجد سهله باشد ولی «حضور» شان حضور کلّ است و البته «حضور» غیر از «ظهور» است. ممکن است حضور حضرت در جایی باشد و در جایی نباشد ولی حضورشان همه جایی و حضور کلّ است، هرچند به اذن خدا این حضور، عنوان غیبت دارد. در راستای این مقام، هر انسانی که از بدن و بدنیات وارسته شد، در حادثه‌ها، چه حادثه‌های گذشته و چه حادثه‌های آینده می‌تواند یک نحوه حضور داشته باشد و در این حال به اندازه‌ای که در این وارستگی پیشرفت کرده باشد گذشته و آینده برایش معنا ندارد.

موضوع حضور در گذشته و آینده و آزادشدن از مکان و زمان، همانی است که در رؤیای صادق‌ه حالت خفیف آن را تجربه می‌کنید زیرا انسان در خواب تا حدی از حکم بدن آزاد است. همین‌که بدن در خواب رها شد، اگر روح حالت آمادگی داشته باشد، به طور جدی می‌تواند در حادثه‌های آینده قبل از این‌که آن حادثه‌ها واقع شوند، حاضر شود. این خاصیت نفس است به مجردبودن‌اش، به طوری که گاهی اوقات قبل از وقوع حادثه، نوعی آمادگی در روح خود احساس می‌کنیم و یا دل انسان به تشویش می‌افتد و یا مادران که بیشتر به فرزندانشان متمرکز هستند، قبل از این‌که فرزندشان در جبهه شهید شود تشویشی را در خود احساس می‌کنند و حتی بعضاً جهت آن تشویش را تشخیص می‌دهند و می‌گویند برای فرزندم مسئله‌ای پیش آمده.

با توجه به نکاتی که عرض شد در رابطه با روح‌های بزرگ به علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» به عنوان پیراسته و وارسته که نفس‌شان در عین آزادی از حکم بدن جهتی علمی به خود گرفته، می‌خواهیم در رابطه با ایشان سخن بگوییم [۱] شخصی که حجاب‌های زمانه با نظر به دغدغه‌های ایشان از مقابل چشم قلب و عقل ایشان کنار رفته است.

همه چیز حکایت از آن دارد که علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» به خوبی متوجه شده بودند که مسئولیت سنگینی به عهده دارند و باید سخنانی مناسب این عصر و این نسل به میان آورند و در نتیجه، همین جهت برای ایشان تقویت شد و این است که ملاحظه می‌کنید بینش آن مرد فوق حادثه‌ها است، و اموری را متوجه می‌شوند که در راه رسیدن به مسئولیتی که بر عهده خودش احساس می‌کند او را کمک و یاری نمایند. در رابطه با پیراستگی علامه از محکومیت زمان و مکان به دو نمونه میتوان اشاره کرد .

مقام برزخی علامه «رحمه الله علیه»

حتماً در مورد روحیه برزخی علامه «رحمه الله علیه» از اساتیدشان چیزهایی شنیده‌اید، استاد ایشان مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی تبریزی در مورد علامه و برادرشان فرموده‌اند: من در این دو نفر از دوران جوانی روحیه برزخی می‌دیدم، یعنی از حاکمیت بدن تا حدی آزاد شده‌اند که گاهی می‌توانند در مقام غیب این عالم حضور یابند .

باز در مورد داستان ملاقات علامه طباطبایی با شاه حسین ولی از قول خودشان شنیده‌اید که ایشان می‌فرمایند:

هنگامی که در نجف مشغول تحصیل بودم، هر چند وقت یک مستمری از تبریز برایم می‌رسید، ولی مدتی بود که به جهت جنگی که در تبریز بود مستمری نرسیده بود و همین طور که پشت میز مطالعه نشسته بودم و در فکر خرجی‌ام بودم، یکمرتبه صدای در خانه را شنیدم که کسی در می‌زند، رفتم در را باز کردم دیدم یک آقای بلند قدی است با لباسی ساده و کمی کهنه که پشت در ایستاده است. سلام کردم و پس از جواب گفت: «من شاه حسین ولی هستم، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این ۱۸ سال که میهمان ما بودی ما چه موقع تو را تنها و بی‌خرجی گذارده‌ایم که حالا درس را رها کرده و به فکر خرجی افتاده‌ای؟».

علامه ادامه می‌دهند که آن آقا خداحافظی کردند و رفتند و من نیز در را بستم. در این هنگام متوجه شدم که پشت میز هستم. ایشان می‌فرمایند برای من سه سؤال پیش آمد: سؤال اول این‌که: آیا خواب دیدم یا بیدار بودم؟ می‌فرمایند: مسلماً خواب نبودم - این حالت، یک حالت منامیه است، یعنی از این بیداری‌ها که ما داریم درجه بیداری‌اش بیشتر است و انسان‌ها در برزخ چنین حالتی دارند- سؤال دیگر این‌که: منظور از این ۱۸ سال چیست؟ چون اگر منظور زمان ورود به درس است که زمانش بیش از این‌ها است، و اگر زمان ورود به نجف است که زمان آن کمتر از ۱۸ سال است. تا این‌که متوجه شدم مدت ۱۸ سال است که مُعَمَّم شده‌ام. و اما یک سؤال دیگر برایم ماند و آن این‌که: این آقا خودش را شاه حسین ولی معرفی کرد. ظاهراً که به شاه نمی‌خورد. می‌فرمایند: این برایم سؤال ماند تا در وادی السلام شهر تبریز با قبری روبه‌رو شدم که روی سنگ آن نوشته شده بود: «شاه حسین ولی». و طبق نوشته روی قبر ۳۰۰ سال قبل فوت کرده بود.

به این حالت که علامه با چنین شخصی روبه‌رو شده‌اند گفته می‌شود حضور برزخی. و این مقام است که موجب می‌شود علامه به نحوی در آینده و گذشته حضور یابند و این است معنی این‌که گفته می‌شود بعضی انسان‌ها «فوق حادثه‌ها» هستند، تا آن‌ها را تفسیر کنند و جهت دهند و همین است معنی این‌که می‌گویند: عده‌ای جلوتر از تاریخ‌اند و یا گفته می‌شود: «ای بسا شاعر که بعد از مرگ زاد.»

جایگاه مفسر قرآن

مسئلاً تا کسی مراحل صعود روحانی لازم را نداشته باشد، نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند و متوجه اشارات آیات شود از آن جهت ابتدا باید به مقام برزخی قرآن که مقام جمع حقایق است و نه کثرت الفاظ؛ دست یافته باشد تا هر آیه‌ای را در آن مقام جمعی بیابد و تفسیر کند، و این غیر از جمع‌آوری اطلاعات و روایات در باره یک آیه است که همان «مجمع البیان» است و نه تفسیر. حال اگر انسان وارستگی لازم را ذیل معارف و وظایف شرعی یافت، حضور در گذشته و آینده برایش میسر

می‌شود و جایگاه حادثه‌های آینده برایش مخفی نیست، بلکه تا حدی - چه اجمالی و چه تفصیلی- برایش حاضر است. آن وقت اگر چنین انسانی مسئولیت هدایت انسان‌ها را به طور خاص احساس کرد، این موضوع برایش ممکن می‌شود که نسل آینده چه می‌طلبد و چگونه باید مطلوب آیندگان را برایشان مدّ نظر آورد، و معنی فرمایش شهید مطهری «رحمه‌الله» این‌جا است که فرمودند: «المیزان صد سال دیگر شناخته می‌شود» در همین راستا است.

در مورد امام خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» به خوبی نکته فوق را ملاحظه می‌کنید که چگونه متوجه هستند: «این قرن، قرن بیداری ملت‌ها است» در واقع حقیقت این قرن برای‌شان روشن شده است. و لازم نیست به طور تفصیلی جزء جزء حادثه‌ها هم برای قلب‌شان مکشوف شده باشد، بلکه کشف اصل حادثه غیر کشف جزئیات آن حادثه است. در مورد یاران‌شان در سال‌های ۴۲ در زندان، از ایشان می‌پرسند: طرفداران شما کجا هستند؟ می‌فرمایند: «در گهواره‌هایشان هستند». این‌ها همان کشف حادثه‌ها و حضور در آینده است.

قرآن کتاب هدایت نسل‌ها است و کسی می‌تواند غذای نسل امروز و آینده را از قرآن به میان آورد که در آینده و گذشته به صورت حضوری حاضر و از این جهت کشف وظایف حقیقی و قرآنی برای امروز و فردای این نسل، کار بزرگی است و به محکمی می‌توان ادعا کرد که اکثر جواب‌هایی که این نسل را قانع کند به طور دقیق و همه‌جانبه در تفسیر شریف «المیزان» از سال‌های قبل مطرح شده، و این موضوع را بنده به خوبی تجربه کرده‌ام و به جرأت می‌توان گفت که در مسائل انسانی و بینشی، متخصصان و مسئولان هر جا که از بیش المیزان مدد نگرفته‌اند، حرف نهایی و همه‌جانبه‌ای نزده‌اند. تأکید بنده این است که فهم قرآن، کسی را می‌طلبد که در صحنه‌های روح نسل آینده و گذشته حاضر باشد. ممکن است فکر کنیم حضور در گذشته با اطلاعات تاریخی به دست می‌آید، لکن حضور در گذشته غیر از اطلاع از گذشته است. با مفاهیم و اطلاعات و به اصطلاح با علم حصولی هیچ‌وقت حیرت ایجاد نمی‌شود و غیرت و عشق دینی پدید نمی‌آید. عبرت از گذشته هم در همین راستا است و این با انباشتن اطلاعات حاصل نمی‌شود، بلکه تا وارسته و پیراسته از حکومت بدن نشویم، گذشته را حس نمی‌کنیم، همچنان‌که آینده را حس نخواهیم کرد.

حضرت امیرالمؤمنین «علیه‌السلام» به فرزندشان امام حسن «علیه‌السلام» می‌فرمایند: ای فرزندم! من گرچه با گذشتگان زندگی نکرده‌ام ولی آنچنان در اعمال و اخبار و آثار آن‌ها فکر و نظر و سیر کردم که در واقع همچون یکی از آن‌ها شدم... معنی حضور در گذشته یعنی همین. پس سخن بر سر این نکته بود که قرآن عزیز را باید انسانی متعالی و وارسته با آن خصوصیتی تفسیر کند تا در واقع شما بتوانید خط مشی خود را از آن بگیرید و با نظر به این نکته می‌توان گفت تفسیر «المیزان» توسط چنین انسانی نوشته شده. با توجه به این امر اگر تفسیر «المیزان» را دست کم بگیریم و یا برای هدایت این نسل نظر به آن نیندازیم، حتماً این نسل زیر لگد روزمرگی‌ها و توهّمات تلف خواهد شد و زندگی‌اش بی‌سر و سامان می‌ماند و تلاش‌هایش راه به سوی حقیقت نمی‌برد.

ممکن است شما از جهتی درون حادثه باشید و از جهتی فوق حادثه. یک وقت ممکن است حادثه را تحلیل کنید و منفعل شوید و معلوم است چنانچه از حادثه شدید نمی‌توانید عکس‌العمل مناسب نسبت به آن حادثه داشته باشید، در حالی‌که اگر قاعده‌های مربوط به آن حادثه در دست شما باشد می‌توانید جایگاه آن حادثه را مطابق سنت‌های جاری در هستی مشخص نمایید، قاعده و سنت‌هایی که مربوط به صاحب هستی است، و در واقع صاحب هستی است که کل هستی را در همه ابعاد می‌شناسد و به آن‌ها معرفت دارد و برای کل هستی طرح می‌دهد. و ما زمینی‌ها با فهم و عمل به آن طرح صاحب هستی، که همان قرآن باشد، می‌توانیم جایگاه حادثه‌ها را بفهمیم و درست تحلیل کنیم و طعمه روزمرگی‌ها نشویم. فهم طرح الهی برای زندگی در عالم، نیاز به سلوک و همت بلند دارد و اگر انسان به لطف خداوند فوق حادثه‌ها گردید می‌تواند به کمک قرآن وسیله هدایت انسان‌ها بشود، تا آن نسل در حادثه‌ها نماند و آماده تفسیر حادثه‌ها و جایگاه آن‌ها بشود و در راستای این که یک انسان متعالی و وارسته فوق روزمرگی‌ها است او می‌تواند حادثه‌ها را تحلیل و پیش‌بینی و تفسیر نماید و حتی مطابق سنت الهی جهت بدهد. همین انقلاب اسلامی می‌تواند آن حادثه‌ای باشد که علامه از قبل با آثار خود مقدمه بارور شدن آن را فراهم کردند و به حق می‌توان گفت تفسیر «المیزان» وسیله خوبی برای تغذیه این انقلاب و تقویت پایه‌های معرفتی انقلاب است با همراهی

شاگردان علامه با انقلاب، و به تجربه هم ثابت شده هر جا از فکر قرآنی که المیزان تفسیر می‌کند در ادامه انقلاب فاصله بگیریم، در سنگلاخ نظریه روشنفکران غرب‌زده افتاده‌ایم و سرگردان شده‌ایم.

تفاوت تفسیر المیزان با سایر تفاسیر

ملاحظه کرده‌اید که علامه در تفسیر المیزان ما را در بین چند نظر نگه نمی‌دارد، بلکه به صراحت نظر اجتهادی خود را مطرح می‌کند و تکلیف خواننده را روشن می‌نماید و از این جهت تفسیر المیزان مجموع آراء و بیان‌ها نیست، تفسیر شریف «مجمع‌البیان» - که خدا صاحب آن، مرحوم طبرسی را رحمت کند- زحمت بسیار کشیده تا آراء مختلف را در مورد هر آیه جمع‌آوری کنند تا از این طریق نظر ائمه شیعه را هم با درخشش خاصی که دارد، بنمایاند ولی صرفاً می‌فرماید این نظریه‌ها در رابطه با آن آیه هست و ایشان به ندرت آن‌ها را جمع‌بندی کرده و نظریه اجتهادی داده‌اند. المیزان شبیه تفسیر «نور الثقلین» هم نیست، هر چند علامه برای آن تفسیر ارزش زیادی قائل بودند. در تفسیر «نور الثقلین» آیه را نوشته‌اند و ذیل آن، روایات متعددی که در رابطه با آن آیه آمده است را هم آورده‌اند و دیگر هیچ. تفسیر «نور الثقلین» به عنوان کتاب مرجع، کتاب خوبی است ولی تکلیف ما را از قرآن بیرون نکشیده است که مثلاً در مورد حکومت چگونه بیندیشیم، و یا در مورد تعلیم و تربیت چگونه عمل کنیم؟ اجتماع یعنی چه؟ خود مؤلف تکلیف ما را در زندگی بطور مشخص تعیین نمی‌کند و نظر اجتهادی‌اش را ارائه نمی‌دهد، همچنان‌که تفسیر «المیزان» شبیه تفسیر «دُر المنثور» هم نیست که کتاب مرتب‌کردن آیات و روایات باشد.

المیزان عبارت است از چشم معصوم در آیه، و کشف مفاهیم آیه بر اساس بینش معصوم توسط یک عالم اسلامی با آن خصوصیات مخصوص به خود. آن‌هایی که با المیزان محشورند می‌دانند مقصود عرض در این‌جا چیست؟ علامه پس از جمع‌بندی روایات در مورد هر آیه و به کارگیری اندیشه و تسلط بر کل قرآن، نظر آیه مربوطه را ارائه می‌دهند و از این جهت می‌توان گفت علامه طباطبایی با چشم معصوم آیه را می‌بیند، نه این‌که آیه را بیاورند و صرفاً به دنبال آن روایت متعدد را مطرح کنند و دیگر هیچ. بلکه در این راه، اندیشه را به جریان می‌اندازند و در واقع در قرآن تدبّر می‌کنند و بعد روایات را با آیه ارزیابی می‌کنند و این جرأت را که بگویند این روایت غلط است و آن یکی صحیح است را هم خود روایات و قرآن به ایشان داده است. با چشم معصوم قرآن را می‌بینند و با چشم قرآنی روایات را ارزیابی می‌کنند و بعد نظر می‌دهند، و عمده مطلب، همین نظر دادن است. می‌گویند این است مجموعه حرف‌هایی که فعلاً من با تو دارم. یعنی شما در المیزان تکالیفات را تعیین شده می‌یابید و از قرآن برای درست‌فهمیدن حیات بهره می‌گیرید.

برخورد تفسیر «المیزان» با هر آیه، شامل چند مرحله است. اول این‌که: برداشت خود را در مورد آن آیه در ابتدا و یا در آخر و سپس برای اثبات نظر خود دلیل می‌آورند و بعد از آن اگر نظرشان مخالف دیگران بود دلیل بر ردّ نظر مخالفان را مطرح می‌کنند -بخصوص در مورد نظرات صاحب «المنار»-. از این جهت می‌توان گفت تفسیر «المیزان» در مورد هر آیه، سه مرحله را مدّ نظر دارند. یکی نظر مؤلف و دیگر دلایل مؤلف بر اثبات نظر خود و سوم هم نظر مخالف و اثبات ردّ آن نظر، در جایی که نظر مخالف مطرح است.

با توجه به آنچه از خصوصیات علامه و ویژگی‌های تفسیرشان بیان شد، برای قابل دسترس‌کردن المیزان در بدو امر، نظر ایشان را در مورد تکتک آیات گزینش کرده‌ایم تحت عنوان «لُبّ المیزان و یا نظرات مستقیم علامه از تکتک آیات در المیزان» که به حق، مطالب و نکات گران‌قیمتی از این طریق به دست می‌آید و پیشنهاد ما به همه عزیزان این است که بالاخره با جدّیت تمام وارد قرآن شوند تا ملاحظه کنند قرآن چه اندازه برای امروز ما حرف دارد. ما می‌دانیم قرآن خوب است و نسل ما هم قبول دارند قرآن کتاب خوبی است ولی باید داخل قرآن شد تا عظمت قرآن را در جان خود احساس کنیم و در مقابل آن با تمام جان خاضع شویم. این‌که از دور بگوییم قرآن خوب است، مثل این است که از دور اشاره به ساختمانی بکنیم و از عظمت‌های معماری آن سخن بگوییم، ولی تا داخل آن ساختمان نرویم آن احساسی که باید بیابیم را احساس نمی‌نیم. هر چند قرآن از نظر فصاحت و بلاغت عظیم و عجیب است ولی به قول علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» فصاحت قرآن

یکی از ابعاد اعجاز قرآن است. پس باید داخل قرآن شد تا معلومان شود قرآن برای جان ما چه دارد و بحمدالله تفسیر «المیزان» زمینه ورود به قرآن و درک اشارات آیات و ارتباط آیات با همدیگر و جهت سوره‌ها را فراهم کرده، باید همت کنیم و از این همه زحمت استفاده نماییم.

پیشنهاد بنده بر اساس تجربیاتی که در رابطه با انس با «المیزان» داشته‌ام، روشی است که در جزوه مشهور به «جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن» [۶] که خوب است بدان رجوع شود.

تفسیر «المیزان» و سؤالات بشر امروز

این نحوه اظهار نظر بر اساس بینش قرآنی از طریق علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» در شرایطی مطرح شده که جهان مدرن و بشر جدید سؤالات جدیدی دارد که باید جایگاه آن سؤالات را شناخت و درست تحلیل کرد و جواب داد و گرنه روحیه انکاری که به میان آمده کار او را به کفر و عصیان می‌کشاند؛ و تفسیر «المیزان» موضوعات را به گونه‌ای طرح کرده که اساساً پرسش‌های متضاد با مبانی دینی در مقابل انسان قرار نمی‌گیرد تا گمان شود اندیشه دینی توان جوابگویی را ندارد، زیرا از ابتدا جایگاه موضوعات را در راستای توحید و سنت‌های الهی درک می‌کند.

روانشناسی جدید عموماً منکر چیزی به نام نفس ناطقه می‌باشد و لذا اگر سر حیوانی را بر گردن و بدن حیوان دیگری پیوند بزنند فرض را بر آن گذاشته‌اند که چیزی به نام نفس حیوانی در میان نیست که بخواهد آن بدن را تدبیر کند و بعد که نتیجه نگرفتند و آن حیوان مُرد، موضوع را پنهان می‌کنند. در صورتی که اگر به مبانی فکری علامه در المیزان توجه شود نه تنها همه این‌گونه مسائل جای خود را پیدا می‌کند، سؤالات این نسل در مقابل این حوادث بی‌جواب نمی‌ماند. حیوانی را به آرامی منجمد می‌کنند و به یک معنا می‌میرانند و پس از چندی به مرور گرمش می‌کنند و آثار حیات مجدد در او مشاهده می‌شود. یا کلیه و قلب و یا عضو دیگر را از بدنی به بدن دیگر پیوند می‌زنند و آن عضو شروع به کار می‌کند. سؤالاتی در این رابطه پدید می‌آید و تفسیری دینی طلب می‌کند و ما باید جواب داشته باشیم، و نگاه قرآنی علامه طباطبایی جوابگوی آن سؤالات است.

یا در وسایل ارتباط جمعی مسئله حافظه را برای کامپیوتر مطرح می‌کنند و کسانی که از اصل مطلب اطلاع ندارند، گمان می‌کنند هم انسان حافظه دارد و هم کامپیوتر، آیا کامپیوتر رقیب انسان شده؟

علم کلام و تفکر دینی گذشته با آن هیئتِ دیروزین خود جوابگوی تفسیر دقیق و الهی این پدیده‌های نو نمی‌باشد. در حالی که اگر بتوانیم آن موضوعات را تفسیری صحیح بکنیم، نه تنها هیچ خللی در ساحت دین وارد نمی‌شود بلکه ابعاد ناشناخته‌ای از دین نیز شناخته خواهد شد مضافاً این‌که کافی است به طوری عمیق به آیات قرآن نظر بدوزیم، بدون این‌که به کلام و فلسفه‌های انتزاعی نیاز داشته باشیم. امروزه یکی از مغالطه‌هایی که در علوم جدید مطرح است، خلط بین علت حقیقی و علت مُعَدّه می‌باشد و علوم جدید با تأکید بر علت مُعَدّه، نظر را از علت حقیقی و ایجاد منصرف می‌گرداند و نوع ورود و خروج تفسیر قِیم المیزان با این مسائل ما را از این نوع مغالطه‌ها آگاه کرده و می‌رهاند.

تأکید بر تفسیر «المیزان» چرا؟

ملاحظه بفرمایید این‌که بر تفسیر «المیزان» تأکید می‌شود نه به جهت آن است که علامه طباطبایی آثاری چون «بدایه الحکمه» و «نهایه الحکمه» و امثال این آثار فلسفی را پدید نیاورده‌اند، هرچند که این آثار در جای خود مفید است و افرادی که بنا دارند فلسفه بخوانند از آن استفاده می‌کنند، همچنان‌که آثاری مانند «کفایه الاصول» و «مکاسب» برای کسانی که می‌خواهند در فقه و اصول وارد شوند نیاز است و لازم نیست همه فیلسوفان مجتهد شوند، ولی همه باید تفکر قرآنی داشته

باشند و تفسیر قِیم «المیزان» از این جهت برای همه نیاز است و کمک شایانی به آن‌ها خواهد کرد و هرکس بر اساس آمادگی خود می‌تواند از آن بهره‌مند شود.

سخن دین در قالب وَحی الهی که به عنوان آخرین دین به صورت قرآن ظاهر شده، مسلماً بلندترین و آخرین حرف است، ولی با چه مبنایی؟ آیا با ترکیب کلام قدیم که جوابگوی سؤالات زمان خود بوده می‌توان در این زمان از قرآن بهره کافی گرفت؟ همان کلامی که به خوبی در زمان خود جواب شبهات افراد را می‌داده و دانشمند بزرگی همچون خواجه نصیرالدین طوسی مبنای آن را گذارده و سال‌های متمادی جهان اسلام از آن استفاده می‌کرده. ولی به هر حال در این زمان مسائل و پرسش‌های جدیدی پیش آمده که باید نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت نبود.

سخنان تکراری و انتزاعی، جوانان را مأیوس و سرخورده می‌کند، جوانانی که سؤالات جدیدی دارند که نمی‌توان با جواب‌های دیروزین آنان را قانع کرد و این نوعی عقب‌نشینی از دین را به همراه می‌آورد. آری! مبانی دینی از نظر مبنا کهنه و نو ندارد، ولی همان مبانی را می‌توان با اندیشه‌ها و فرضیه‌ها و نظرات امروزین مطرح کرد، به همان صورتی که جناب خواجه نصیرالدین طوسی در زمان خود انجام داده‌اند. و این غیر از آن است که دین خدا را ذیل شرایط جدید قرار دهیم، بلکه باید متوجه باشیم در شرایط جدید نیز دین خدا می‌تواند جوابگوی مسائل و پرسش‌های بشر جدید باشد.

امروزه جوانان ما بر سر دو راهی هستند یکی آن‌که دینی را بپذیرند که در مقابل سؤالات جدید و ره‌آوردهای علمی نو حیرت‌زده و وامانده است و عظمت‌های مبنایی خود را فراموش کرده و زبان به تقدیس علم و تکنولوژی باز کرده و بهشت عدن را در همین جهان امروزی می‌داند که فرهنگ غربی مقابل‌اش قرار داده و دینداری را مزاحم تلاش و تحرک علمی و اجتماعی خود می‌داند و سعی دارد با احترام و بی‌سر و صدا از کنار دین بگذرد. و راه دیگر آن است که متوجه حقیقت دین و اشارات آن باشد تا نه تنها در رویارویی با حوادث جدید حیرت نکند، بلکه با تفسیر دقیق آنچه به کمک معارف قرآنی و دینی می‌یابد، به عمق و عظمت آموزه‌ها و تبیین دین نسبت به آن مسائل پی می‌برد و اتفاقاً از عظمت فراتاریخی دین به شگفت می‌آید که چگونه در قرن علم و تکنولوژی باز آخرین حرف و نهایی‌ترین سخن، سخن دین است. و اگر جهت‌گیری خود را از توحید نگیرد، همین ابزارها با همه قدرتی که دارند او را هلاک می‌کنند و دغدغه علامه طباطبایی و مبانی فکری ایشان، نظر به راه دوم دارد.

راز این‌که این نسل بیش از همیشه نیاز به قرآن دارد و رهبر معظم انقلاب در هر شرایطی متذکر آن می‌شوند؛ آن است که این قرن، قری قرن است که فرضیه‌ها و تئوری‌های جدید در رابطه با تفسیر انسان و جهان با ظاهری صرفاً مادی به میان آمده که در واقع موجب نوعی از خود بیگانگی انسان از خود می‌گردد. سال‌های پیش تفسیری که از انسان‌ها داشتیم، همان تفسیری بود که انبیاء با انسان در میان گذارده بودند، از آن جهت که بحث در مخلوق بودن عالم و آدم بود توسط ذات احدی و انسان در عین آن‌که خود را مخلوق خدا احساس می‌کرد، متوجه بود که باید بنده او باشد و از این جهت حقانیت دین برای همگان روشن بود. ولی در قرون اخیر علم تجربی طوری بر ذهن‌ها سیطره پیدا کرده که همه چیز بر مبنای تجربیات مادی معنا می‌شود و این نوعی سکولارکردن زندگی انسان‌ها می‌باشد.

با توجه به نکته فوق باید از خود پرسید تفسیری که باید از عالم و آدم داشت، چه تفسیری است تا انسان گرفتار چنین کوتاه‌نظری‌هایی نگردد؟ و تفسیر قِیم «المیزان» در این‌جا به خوبی جوابگوی ما می‌باشد.

یکی از موضوعات مورد تأکید تفسیر «المیزان» موضوع «نبوت» است که علامه آن را طوری مطرح نموده‌اند که متوجه می‌شویم ما امروز حتی بیشتر از دیروز، و فردا بیشتر از امروز نیازمند پیام وحی و نبوت هستیم، زیرا «نبوت» طرح خداوند برای حیات بشر در زندگی دنیایی او است و از نظر عقل و اندیشه، تنها طرح، طرح خداوند است، طرحی مطمئن برای اداره جهان و انسان. زیرا خدایی که تکویناً انسان و جهان را آفریده، تشریعاً از طریق «نبوت» هدایت انسان را به عهده گرفته، از آن جهت که ما انسان‌ها در عالم هستیم و ذیل قوانین عالم خلقت قرار داریم و نه آن‌که بر عالم باشیم و عالم ذیل میل و اراده ما باشد. در حالی‌که چنان‌چه ملاحظه کرده‌اید امروزه علوم‌ی مانند جامعه‌شناسی با غفلت از این نکته برای خود ادعاهایی دارد و با یافتن چند قاعده ساده، مدعی شده که قواعد اداره اجتماع بشری را می‌تواند به‌دست آورد و جایی

برای تدبیر الهی در هستی و نقش انبیاء که متذکر آن امر است، قائل نیستند. در اینجا است که می‌توان از خود پرسید آیا راز ناکامی و سقوط ملت‌ها، غفلت از جایگاه انبیاء و نبوت نمی‌باشد؟

قرآن با مطرح کردن جریان‌هایی مانند فرعون و قوم عاد و ثمود، گوشزد می‌کند که رمز نابودی آن تمدن‌ها شرک و تکذیب نبوت انبیای الهی بوده. و علام طباطبایی در تفسیر «المیزان» باب ارزشمندی را در این رابطه گشوده‌اند و می‌فرمایند: این‌که تکتک انسان‌ها باید پس از مدتی از این دنیا بروند، امر حکیمانه‌ای است، ولی چرا تمدن‌ها با آن همه ادعاها پس از مدتی ویران می‌شوند؟ به همان معنایی که ما مرگ تمدن‌ها را در تاریخ گذشته می‌یابیم. امری که امروزه نیز با عنوان بی‌آینده بودن تمدن غربی مدّ نظرها می‌باشد. حال باید از خود پرسید راز نابودی تمدن‌ها را چه کسی روشن می‌کند؟ انبیای الهی و با نظر به سنت‌های جاری در عالم، و یا علم جامعه‌شناسی؟ آیا می‌توان گفت این علوم، آگاهی لازم را از تاریخ و حوادث و از سنت‌های جاری در هستی دارا می‌باشند؟ تفاوت نظر قرآن با تحلیل‌های علوم انسانی امروز در اینجا می‌باشد و تکذیب نبوت را باید در این موارد مدّ نظر آورد.

با توجه به نکات فوق، متوجه ضرورت آموزه‌های نبی و نبوت هستیم، آن‌طور که در تفسیر «المیزان» مطرح شده، آن‌هم به صورتی که حتی امروز بیش از دیروز باید به آن بیندیشیم زیرا علم جدید به ادعای خود، انسان را تفسیر علمی کرده و عملاً ابعاد متعالی انسان را به حاشیه برده و یا فراموش کرده و با نظر به این نکته حتی ادعا شده که دوره دین و دوران دین گذشته است و غفلت از این خطر بزرگ، امری است که حقیقتاً ما در تفسیر «المیزان» تذکر به آن را ملاحظه می‌کنیم و می‌توانیم آن را با این نسل در میان بگذاریم تا نگاه این نسل متوجه فرهنگ توحیدی مورد نیاز خود شود، زیرا در واقع قرآن به سوی بشر آمده تا جایگاه حادثه‌ها را بر مبنای نگاه توحیدی گوشزد کند.

امروزه سخن بلند را کسی می‌تواند به میان آورد که مبنای قرآنی در اختیارش باشد. گفته می‌شود علامه طباطبایی سیاستمدار نبوده‌اند، در حالی‌که مگر نه آن است که سیاستمدار واقعی کسی است که جایگاه حادثه‌ها را بشناسد و بر مبنای آن جایگاه، آنها را تحلیل کند؟ آیا از این جهت در سطر سطر تفسیر «المیزان» سیاست به معنای عمیق آن موج نمی‌زند؟ در این رابطه حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» سیاستمدار واقعی بوده‌اند یا صدام حسین؟ ممکن است چند تحلیل واهی و چند خبر رسانه‌ای از رسانه‌های آمریکایی و یا عکس‌های ماهواره‌ای در اختیار صدام قرار گیرد و او گمان کند می‌تواند در مقابله با ایران، بر ایران پیروز شود. ولی اکنون می‌توان از خود پرسید کدام‌یک پیروز شدند؟ مگر نه آن است که می‌توان حضرت امام خمینی را حقیقتاً سیاستمداری اصیل و عمیق دانست از آن جهت که متوجه سنت‌های الهی هستند؟

نمونه سیاستمداری علامه طباطبایی را می‌توان در تفسیر آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره مائده [۳] ملاحظه فرمایید که در آن‌جا روشن می‌کنند در قرآن بعد از شرک، هیچ تهدیدی برای مسلمانان به اندازه تهدید نزدیک‌شدن به یهود و نصاری نمی‌باشد. در ترجمه تفسیر «المیزان» حدود ۷۰ صفحه حول این موضوع مطلب آورده‌اند که انسان از دقت ایشان تعجب می‌کند. به طوری که گویا ایشان در همین امروز دارند مسائل را با ما در میان می‌گذارند و در آن متن از ریزترین زاویه‌های سیاسی جهان خبر می‌دهند. و یا در تفسیر سوره منافقون ملاحظه می‌کنید با چه دقتی مسائل سیاسی را با ما در میان می‌گذارند زیرا ایشان قواعد و سنت‌های عالم را می‌شناسند و این غیر از آگاهی‌های بُریده و پراکنده است.

آیا امروزه آنانی که مدعی سیاستمداری هستند، حقیقتاً دارای بینشی عمیق برای مدیریت جهان می‌باشند؟ آیا جهان امروز که حاصل سیاستمدارانی است که از سنت‌های الهی غافل‌اند، بشر امروز را به آرامش لازم رسانده؟ تا انتظار داشته باشیم بزرگانی همچون علامه طباطبایی و یا حضرت امام خمینی و یا مقام معظم رهبری طوری باشند که سیاستمداران امروز هستند؟ آیا آنچه در میان است سیاست‌زدگی است و یا سیاستمداری؟ در حالی‌که بنای آن بزرگان چنین نیست که آموزه‌های دینی را با دستگاه‌های سیاسی جزئی ارزیابی کنند.

اگر ملاحظه می‌کنید انسان در جهان غرب به شکاکیت و نیست‌انگاری دچار شده، ریشه آن را باید در نظرات کسانی دانست که از سنت‌های الهی که در عالم جاری می‌باشد، غافل‌اند.

حاصل کلام این‌که روشی که علامه طباطبایی «رحمه‌الله‌علیه» در سیر تفکر خود در «المیزان» ارائه داده‌اند، روشی است که ما امروزه به وسیله آن می‌توانیم در مقابل فرهنگ کفر جهانی منفعل نباشیم و حقیقت را مدّ نظر بیاوریم و از این جهت پاسخگوی سؤالات جوانان خود باشیم.

این سؤال مطرح است که چرا در این زمانه جوانان ما آن‌طور که شایسته است شور ایمانی گذشتگان را ندارند؟ آیا حقیقتاً سرخوردگی جوانان از مسائل دینی به خاطر مسائل اجرایی و اقتصادی است؟ یا هنگامی که مبانی فکری افراد سست باشد معلوم است که چنین حوادثی این سستی را تشدید می‌کند. در حالی‌که اگر انسان نسبت به حقایق و سنن الهی به این یقین برسد که تنها راه حیات زمینی رعایت آموزه‌های دینی می‌باشد. نتیجه گرفته نمی‌شود که حکومت دینی عامل این مشکلات است، بلکه برعکس، به این نتیجه می‌رسیم که برای رفع مشکلات باید روح ایمانی جامعه قوی و شدید شود و برای عبور از آن تنگناها، راه چاره، عبور از دین نیست بلکه رجوع به دین است با جدیت بیشتر.

فاجعه آن‌گاه در روان جوانان ما جا باز می‌کند که تصور شود برای عبور از مشکلات، راه دیگری غیر از راهی که دین و انبیاء برای حیات زمینی انسان مطرح کرده‌اند، می‌تواند در میان باشد و برای جلوگیری از این فاجعه فکری تفسیر «المیزان» یار و مددکار خوبی می‌باشد. حال این ما و این یادگار بزرگ علامه طباطبایی یعنی «المیزان». و این همه حرف بنده بود.

نمونه‌ای از تفسیر قرآن به قرآن

در رابطه با دقت علامه طباطبایی نسبت به نکات قرآنی و تفاوت آن با دیگر تفاسیر، می‌توان به نمونه زیر توجه کرد:

در سوره مبارک یوسف «علیه‌السلام» در آیه ۴۲ هست که: «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» خداوند آن جریانی را می‌فرماید که حضرت یوسف «علیه‌السلام» خواب آن دو نفر زندانی را تعبیر کردند و به آن کسی که خواب او را تعبیر کردند و معلوم شد آزاد می‌شود و در دربار عزیز مصر شراب ریز می‌گردد؛ فرمودند: وقتی پیش حاکم رفتی ما را فراموش نکن و از ما یادی نزد حاکم ببر که مثلاً این بنده خدا بی‌گناه در زندان افتاده. سپس آیه می‌فرماید: پس شیطان یاد و ذکر پروردگار را از یادش برد. حال سؤال این است که شیطان آن موضوع را از یاد چه کسی برد؟ از یاد حضرت یوسف «علیه‌السلام» برد و یا از یاد آن فرد که از زندان آزاد شد؟ ضمیر «هُ» در «فَأَنْسَاهُ» برای مفسرین مسئله آفریده. تا آنجایی که متأسفانه عده‌ای گفتند شیطان در حضرت یوسف «علیه‌السلام» تصرف کرد و یادش را از پروردگارش منصرف کرد و در نتیجه چون پروردگار را فراموش کرد چند سالی «بِضْعَ سِنِينَ» در زندان ماند.

سؤال این است که حضرت یوسف «علیه‌السلام» یاد پروردگار و ذکر ربّ‌شان را فراموش کردند و به جای این‌که امید به پروردگار داشته باشند، به عزیز مصر امید بستند؟ یا آن آقایی که آزاد شد وقتی در دربار مشغول کار شد، فراموش کرد که به اربابش قضیه یوسف را متذکر شود؟ و در نتیجه زندانی حضرت یوسف چند سالی ادامه یافت. ما با دو برداشت از آیه فوق روبه‌رو هستیم. در حالی‌که می‌توانیم با همان تفسیر قرآن به کمک قرآن متوجه باشیم شیطان آن فرد را به فراموشی کشاند زیرا در آیه ۲۴ همان سوره در مورد حضرت یوسف «علیه‌السلام» می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» یعنی آن حضرت از مخلصین بود. و در آیات ۸۲ و ۸۳ سوره صاد داریم: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» که شیطان به خدا گفت: همه بندگان را گمراه می‌کنم مگر مخلصین را. بنابراین مسلماً وسوسه شیطان شامل شخصیت حضرت یوسف «علیه‌السلام» نمی‌شود. و این هنر علامه طباطبایی می‌باشد که چگونه از طریق تفسیر قرآن به قرآن ما را از القائات بنی‌اسرائیل که حضرت یوسف را متهم می‌کنند؛ رهایی می‌بخشد. و صاحب‌نظرانی که بنا دارند هدایت افراد جامعه را به عهد بگیرند به خوبی با مطالعه و تأمل در تفسیر «المیزان» در آن کار موفق خواهند شد. به امید آن‌که بتوانیم هر روز بیشتر از دیروز از آن تفسیر گرانسنگ بهره‌مند شویم.

بنا به گفته رهبر معظم انقلاب:

«مرحوم علامه طباطبائی از پدیده‌های کم‌نظیر حوزه‌های علمیّه ما در طول قرن‌ها است؛ انصافاً یک پدیده کم‌نظیری است... در تفسیر، به نظر من یک مفسّر شگفتی‌ساز است؛ یعنی کسی تفسیر المیزان را نگاه کند، [می‌فهمد که] تفسیر المیزان به معنای واقعی کلمه یک تفسیر شگفت‌آور است» (۱۷/۸/۱۴۰۲) <https://khl.ink/f/۵۴۳۷۰>.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

- [۱] این نکته مسئله بسیار عمیقی است و در علم النفس معارف دقیقی را در بر خواهد داشت، به طوری که در آن‌جا روشن می‌شود هر نفس پیراسته‌ای از هر حجابی آزاد نمی‌شود و بستگی به جهتی دارد که نفس متوجه اوست و نفس در عالم معنا همان جهت را دنبال می‌کند که متوجه آن است، مگر حضرات معصوم «سلام‌الله‌علیهم» که حجاب‌ها از همه جهات برای آن‌ها رفع شده است.

[۲]

<https://lobolmizan.ir/leaflet/۱۸۲?mark=%D۸%AV%D۹%۸۴%D۹%۸۵%DB%۸C%D۸%B۲%D۸%AV%D۹%۸۶>

- [۳] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ* وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَئِيمَةً ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ*.